

| | |
|---|--|
| بسته طریق نطق بر فرق را هزن را بیت منصور او بروه پورخ کمن بر دل نور امیش بزرده بوی سخن | کردہ نگارین ورق جلد آن صدق حق کوشش مشکور او کلاں سلشور او بکه ز فرقا نیش با همه نادمیش |
| خواسته بر ختم سال در قم زدت سیف حسینی علم گشت بوجحسن | |
| که اعادای دین را سرگین برید شکست اند آمد بال رزید که این نیست بی عون شاه شهید غزای حاصم پیغمبر حید | پرش باعث سیف حسینی به مین جادت لم کم رشیش نیست چو پیدا است بر عقل داشت گرای رفت گشت از هر تاریخ طبع |

۳- قطعه نامه موسمه جناب مفتی میر عباس صاحب لکھتو

این قطعه شگفتزبسته داین گلگتبرہ تاجرستہ کہ بربان بی زبانی و بیان یہ چنانی گفتہ و بیشته آمد در خدمت
علم اناس مفتی میر عباس صاحب رسیدہ با و بآنکہ بخودی خود معرف خود بودن خورشید را
بگل آند و دست امابر شیبہ اهل روزگار که گل لاز خار و همراه را از امار باز ندانند بخواهی و کامانی چشم تو سپت
فیحیت شیدتی بندوہ شد بر اسما حی بخت ایش آرن و خردہ نگیر ز دعیبی اللہ لا إله إلا هُوَ الْعَلِیُّ
وَكَلَّتْ وَهُوَ بَعْلُ الْعَظِیْمِ مِنَ الْعَبْدِ الْعِصِیْفَ الْسَّهَامِ الْفَافِيْ سَید احمد حسن
فرقانی - ۲۰ ذیحجه ساله هجریه من بلده لکھنؤ خاں منزل مولوی سید احمد حسین
خان صاحب دامت سلامت

| | |
|--|---|
| اے عک نقد داشت مفتی بالغ نظر کشتم از دهی برداش کردم چنست آشتنی در لباس از نده بر حادثت نه از تاداشتی | اے عک نقد داشت مفتی بالغ نظر از میان جان من سرزد ہوا ی دینت روئے کارا بخار رسید مہم برادر ہرم |
|--|---|

| | |
|---|--|
| وہ کہ چون خورشید را از سوی مابر کاستی این کندار چند سر بر آسمان افشد اشتی ویرزی حق مردست را نکو گند اشتی لین قدر نامرد مم آخر حچرا پند اشتی بھر منع بوده ام تو سائلم الناشتی چشم مر سادت که چشم لطف خوش بگاشتی | حاجی آسپون طوات خانه ات رو دادن مے ندانستم کہ با اهل هنر اهل هنر جذابا یوریستان با غربان التفات مرد مے بود ز مردم برشکستان بی بب الحق از طبع روانست بی شگفت آید مردا خاطرم از چشم احلاقت نکاهی چشم داشت |
|---|--|

| |
|--|
| هر زه لائی چیت فرقانی پس از گفت شنوند دم مزن از قصه چون بازش بمشهد اشتی |
|--|

لقا قمه العصا

| | |
|--|--|
| در حضرت عباس رسان این قرطاس اگر طلبی از من میکین با راس | ای بادا گر طیب دلم داری پاس اگر نیش که دارم سرمه تو چنان که |
|--|--|

۵- قطعه بارخ و قات سید انور شاہ صاحب مرحوم

در تعریت زبدہ ارباب ملک و ملک عمدہ اصحاب دین و دوّل رافع ابیتیه خیر و سعادت ناصب
اللهم زده و عبادت - سر جلہ سادات مشترقین آغا سید حسین بہبانی عرف سید انور شاہ
تحصیلدار ملک پنجاب رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ

| | |
|--|---|
| الامان از جو رگردون الامان اینک اینک نمیش خود در عیان محتفد گرم رخت برداز خاکدان | ای درینگا اے درینگا اے درینغ می شنیدستند محشر در خبر محبت شد ران پس روزی سرچاڑا |
|--|---|

شاید آرمی اقتضد اگر ون چنان
 پیر و میر صادقان در استان
 پیشوای راست کیشان جهان
 مکرم در اد و جاد و سریان
 زا به و شب زنده دار و صحیح خوان
 مغز و سر دفتر میند استان
 ب نظر و بے مثال و بی قران
 گوهر شوار در حج کن فخان
 مرح او انش زون ز کیا لگان
 هم بنا نش فیض بخشش رضان
 اتنا نش کار و ان در کلان
 وزد شش با دصبا عنبر فشان
 مرد می باگو هرا ذ هشم عنان
 زیر این پیروزه گلند آسان
 حالم از فیض وجودش بوستان
 دست او پر خامش صد گنجان
 ز رویم از بذل او ان در فغان
 هم ضمیر شش بحر لیکن بی کران
 حیث علمش قیر و ان تاقیر و ان
 نی کسے را این چنین سیرت نه من
 در شمال یادگار از پستان

حق این باشد و دو کسم و فاقد
 یعنی آن سر جمله اهل صفا
 تا جبد از خاصگان روزگار
 مقبل و آزاد مرد و نیک غر
 عابده و پیغمبر شش گرو طاعت بگال
 قشد و ابرار و احرار عجم
 بعید می دنبیل و بیتین
 اخته سیار برج احتلا
 و صفت او بیرون زیر این قین
 هم بیان ش شرح حکمت را فیل
 اصطلاح عشر قافله در قافله
 از بیش روئی زمین ریحان فردش
 خاصی با پیکرا دهم قبا
 از معانی دشکوه و متله وجام
 گیتی از مین لقا ش تازه رو
 طبع او از خسته صد گنج ران
 بحر و کان از جودا و اندر خردش
 هشم و قارش کو لهیکن بی نمی
 شو خصلش خاوران تا با ختر
 نی کسے را این چنین رفت نه جام
 در حضائل پیش رفته از سلف

ججت دین حق و مجسم بیان
 شمع جمع و آفتاب خاندان
 چاکر پیدا و سر باز همان
 نه ز خبر سر بیم و نی باک ازنان
 حضرت سید حسین هبہان
 روز تک شنبه بحکم کل ندان
 بود تاریخ دو و چهل از سالیان
 آن مسافر افسر از آذمان
 گری و گری محبان هان و هان
 رس بیانش نه از پیر و جوان
 نیت شکه نز در دکار و عان
 زین سفر در کوچ درگ ناگهان
 یاد کن از میر شبان خنان
 بر زندگانش بوار وستان
 پر سخن بودن زیان دار زیان
 در تکش در دو لغ جادان
 آرزوئ کر بلابود می بجان
 حکمت است این نیت تقیقیان
 در جوار و صنه جدش رسان
 از مخصوص ہند نارے وارهان
 تا بود کوئے جاتان موکشان

شیعی و شیعی نوازوئ شنے
 نور پشم مصطفی دمر قضا
 خاصه با مظلوم دشت کر بلاد
 عمر را در ماش سگز آشنه
 آشنه اوز شاہ در عالم علم
 بت و پشم از ربیع او لین
 یک هزار و دو صد و هشتاد و چهار
 در زیر آباد پنجاب اے در بیخ
 پند و انا وزان پس راجعون
 آه کر خویشان و پیوندو تبار
 گرد در بخشش آن نیکنام
 قطع شد و لخواجہ من خات
 گریه بالنیش کسی بخود چه عیب
 عاشق آن باشد که در فراموش
 بس کن ای فرقانی شوریده رای
 در دو داغ جادان دادت حسین
 یارب آن بچاره خسرو مرا
 کرد گارا خود تو دانی کان بهشد
 چون نیت را گفتہ اصل عمل
 دانگی این رویه را نیز هم
 قائدے از لطف پنهانی فرست

| | |
|--|--|
| سلسله باید نثار دیمان نستینه در پر ایان مسغان | اڑے اگرے از پے دیوانه را گو باش اقوال من پذرنستنی |
|--|--|

۶- قطعه موسوئه مولوی فیض اللہ صاحب وہ لوی

| | |
|--|---|
| دگر یہ غنہ در آمد ہیں فیض اللہ خلیل و دوست ناز و فیق و هر پناہ نہ ویدہ رحیم با ران م دھاچو گیا ہ در آمد شش پہ نظر جاہ بہ نہایت جاہ زمر آل بنی بر فسر از ذر دہ مادہ جزنی کہ سلمہ اللہ کو یم وابعاہ | پہ بست طو طی طبع لمب از سخن تا گاہ محب و خلاص دیکھاون غزو دیار فردش بہر ز مین کہ سم اسپ قدر اوپر شد ز بکہ پیش اور اد و لفظ بد کشون بود نبرد بیچ ترو خشک و باز رفت و رسید بدست من نہ بود خدمتی فرا خورا و |
|--|---|

۷- قطعه موسوئه مولوی سید شرف حسین حاصب ایس جگران پنجاب

| | |
|---|---|
| جنت اندوہ و فتادہ در زیم محنت من چو بلائے تو عزمیم من شدہ جور فلک راتیم دل ما بشکست بیکبارہ دو نیم کہ نہ داشتی اتش زنیم اگرچہ این حادثہ رسیست قتدم | من و تو پر دود و دریم پتیم ۷۴ غم تو چون عنسم من بے پایان برده گلیتی ز دلت صبر و شکیب هم بر آن گونہ کہ ہم سالا نیم آہ ازین کو دے کے و خلفت خوش زین پس نیست مرار دی جیات |
|---|---|

۷- نامہ ہام جناب مولوی سید شرف حسین حاصب در انشای تحریف اسی باید دید۔ مثلاً جناب رسطو جاہ مولوی سید جو بیان حاصب

بہادر روم پر جناب مولوی سید شرف حسین حاصب قبل و جناب نشی سید کفایت جلی صاحب بخور پر بزرگ احضرت قرقانی دیکھنے

این زمانہ پر وو کرد نہ ۷۴- جناب صنف، در جناب کتب الیم ہم وہ سبق بود نہ ۷۴-

سرهند ادم که نگون شد و یعنی
جان پاکش بجنداد نمکیم
مرگ گر آید چه رہ روچه مقیم

پردم رفته و من مانده بجایه
دو تن و دو سر زاری در خاک
این چه حرفست بس ای فرقانی

۸- قطعه موسومه هرزا اوپیر صاحب مرحوم لکھنؤی

علم بھر شیوه گوئی و مرثیه خوانی
بپرده شعر تو ناموس صورت مانی
گذشت ذیل توکس را طراحتی
مگر چکش معنی هزار کستانی
برالگان نشاند حسریر کاشانی
ولایت سخن الحق چنیک جی اانی
دیکه خاک بر دے ورق بجنیانی
ن کار تو گه و بیگاہ جز خنداد خوانی
بگاه نطق در افشا ن چو میغ نیانی
ند پیده ایم بر دے زمین تراشانی
کراچی فنکر سکاله هزار چندانی
رشح آن نه گزیر داگر چمیدانی
دل از دیار پریدن یا بن تن آسانی
دو دیده باز براہ تو پھوسته بانی
چه بود موجیش الا که سوز پنهانی

زہی بظلم مصادب بیگانه در آفاق
نکسته کلک تو بازار پکارا زنگ
بنشته اند معسیح گران فضل و هزار
هزار دست در انگشت کترک دای
کیکه یافشته تشریف نکته سنجی تو
بجز شهادت صادق نمی زنی نفس
دل حسود بر زوچ خاک نیشاپور
ن روز و شب سروکار تو جز بدینداری
بگاه جود دلازار ابر آزارے
شنیده ایم که برآسان و پیریست
اگر بمح تو در ماند کلک حق با اوست
شکایت چکفت حکایتی است مرا
که رنج راه کشیدن یا ان تو ز و سوم
رزدن طوافت بگرد در تو چون حاجی
چه بود علیش الا که استیاق درون

فلاک بجام نگرد دهیشه تادانی
که داریم ز سر لطف پاسخ ارنانی
مگر منزای کتابت نبود فرقانی
چرا بجانب شتا ق نامه نتوانی
و گرنه آوردم باج جان خاقانی
منم شکسته کله گوش و جهانی
بری ز دمت گرد و غم پریشانی
در پی می چکر چپلو شی خراسانی
کنی نگاه و سر در محنت نباشی
که اندکیست نمودار هر سر را وانی
که آیتی بسیز مسدی و سخن رانی

چه سود چونکه خودم جمال روئے ترا
سبب حال تو شتم و سطیپر و م
گذشت یک مرکیال بی جواب درین
شندیده ام که ز خلخان بخششی
علی ستلئے تو چاکر توکر دستم
فرار تخت معانی سیحکم عقل امر و
ز دست شاهزادگان بخت جد سخن
اگر خود منسته هزار گونه عسل
بس است این دوسته بیک اگر چین که
بار تعالی تو شتم نموده بیت منکر
هزار سال با فراز رایت اقبال

۹-وقات و تعمیر مقبره پدر مصنف مو و قائم پسر

حیرت مام اب

رباعی

بدحال و پریشان و سقیم کردی
تا هاشمه محنت نشستی از پا بک-

اسے دور پر دل دو نیم کردی
با اینهمه محنت نشستی از پا بک-

^۹ یعنی فردوسی طوسی ۱۲- سنا این همه بیت در رباعی و مقطعات و آیات داده ای تاریخی و کتاب مسجد و مقبره و فوجه جناب
چه معلم را یکجا در مقطعات گذاشتند چون کا هر است که به اتفاق با یک دیگر دارند اما از معلمات متعلق این واقعه را

در آخر انشائی فخر قافی باید دید ۱۲

بیت

منکوه ای برا در په نوای کچ که زارم
سخن درست ناید ز دل شکسته بسته

قطعه

فستر ارم بردی قیسم نگردی
باندوه حسرمان ندیم نگردی
اسیر بلاسے عظیم نگردی
بتد جفته چون حرف هم نگردی
بتسیم نگردی استیم نگردی
نگویم که آشوب گردنه گردن
نحویم که این بخت بد رای کرش
نموده ام که فرمان تقدیر سابق
نگویم که پار مصیبت بنا گردید
بیزدان گرآ شفتمی کاج گیتی

تاریخنامی وفات

بد را مرحومین سید کفایت علی
۸۶

قطعه

کافروش ز شیر شر نشتم
گه قفس زیر بسب غر نشتم
تو دین پر ر بسته شر نشتم
کم گفتتم و مقصه شر نشتم
آدم نشدم حسر نشتم
داغ عجب پدر نشتم
در پسلوی دل خلید خارے
گه خون دل از مرده کشادم
از جمله حادثات حالم
پرورد پر نه سهل کاریست
از ما هم بسید بست و چارم
تاریخ نزول این نوازل

اضافه

آن کفایت علی که مانندش

کس نمیده باست از انا ش ذکور

آن به بخشش پور تر می شود
که خوشی از حباب و سیخ و بجود
فتنه در ارضی و غیره و صبور
پیون شنیده اند نینوا مخصوص
از جمیع دوستی خود خنثی
برگزیده احتمال خوار و قصور
زندگانی و زندگانی اهل فتوح
که تراهم کنند طبع که مور
ماش ساقی ده شراب طهور
سی کن آید عقیق که می شکور
با و باش ها که بلا محشور

آن پر فضت چوسته مان معروف
آنگه زی جودا و بجواهش داشت
شاگرد حسابه و کریم و حسیم
چون سعیدان پر نور افی
پاک بودی و پاک ام درفت
شب آدینه بست و چارم روز
بر سر چیهان شئ و نیئ دوں
چه عجب گرز نفعی خلقش
پرست رفت باش فروتن
بر دان پدر و عا دم
خواه تو شیق و آنگه از پے او
تیشش بود بر زیارت جزم

كتابه باي مقبره و مسجد جناب مشی سيد کفایت عليه صاحب يوم موته

کتبہ حمد

لسمى شرائع من الرحيم (قول الله) إن المتقين مفائز حدا في واعنها
لا يصلون (ولا حرف على حرف ولا حرف يحيى نون) هذان منفرد سيد التوارع

موج شریوفات

٨٦ هـ ١٢٠١٤ - ترجمة معدن احسان - روضة قدوس دودمان - محمد شيش - سنج خشاوش - مقيم رياض هسمى
هـ ٨٦ هـ ١٢٠١٤ - واله بارغ ارم - خزانة برگات - تفسير سعادات - آل بیغامیر - میوه بلغ حمید - سیدسادات الاجنابی
هـ ٨٦ هـ ١٢٠١٤ - آذانه الله الشیوخ طفہ العفو - واحادتہ لحناں بصیرتی لہ نسیخا لجان - زیدانش بایانجند
هـ ٨٦ هـ ١٢٠١٤

طبلہ دفتر منظوم
۱۲۸۶ھ

شب اولینہ روز بست و چمار
پدر سریان فرقہ تانی
سرد و خسیل دودہ لیں
باتن ز حشمتدار پتو حسین
بدر ویش او ز پیش ماگم شد
اے دل از چند بخت کارافتا
کایزو ش داد و شد ہو تاریخ

از جمیع دوم بال غفوڑ
دامن افشا نہ زین سراے غرور
بکھایست علی صفت مشهور
یافت تشریف قرب خلعت نور
پس ازین جان ماصد ناسو
اگر تو اے صبور بکھش صبور
کا پس دریجان و حور و نور و سر و ل

کتابہ مسجد

رَبَّاً نَقِيلٌ هُنَى إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيمُ الْعَلِيُّ يَمْ - لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ عَلَىٰ وَسْلَمَ

مسجد کفایت ٹھے سید گلشن عباد باد
بنائے عبادت احمد بن سید فرقانی نہ

بخارا سید حمید علی برادرزادہ مرحوم

کتابہ دروازہ مقبرہ

لَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَابُ الرَّحْمَةِ حَبَّتْ عَدُونْ مُفْتَحَةُ الْهُمَّةِ الْأَبْوَابُ -
الْبَيْتُ لِصَاحِبِ الْمَقْدِدِ الرَّأْشَدِ الْمَحْوُرِ الْمُيرَدِيِّ

پس از مردن دلایل کیا چاہیے تو قیر مٹی کی
بنے سنگین لحدیا قبر بوقمیں سر مٹی کی

۔) جمال رحمون جابر سید کفایت علی تہذیب ارشد تخلص و اشتغزیات اردو ڈی ایشان آنحضرت کلیا حق حضرت فرقانی بر طور ضمیمه فرم مخدودہ ۱۳۷۳

من کلام عم مقتشم سید تقیل حسین شاد
مزار مطہر پناه آل سید کفایت علی^{۸۶}
من بیهیات کاتب این الحمد سید علی پژواوه هرچو
جوس عنیم و الم^{۹۷}

من سید شجاع حسین ریحانی نبیر و حضرت کوئی
بارگاه مقطی^{۸۶}
من مقولات سید قطب الدین حسین شفیقیة^{۸۶}
جنت الماوی مقام روشن باد^{۹۷}

خاک میرت سنته هزار دویست و هشتاد و شش و انا الباش القافی عبیده الفرقان
رَنْجِنْدُورِيَ الصَّلْوةُ عَلَىٰ حَمْدٍ وَالْعَمَّاعِينَ

۱۰- کتابه مزار مادر صنعت مو قویمه میر ط

لَسُحْرِ اللَّهِ الْجَزِ الْرَّجِيمُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ فِي جَنَّتِ النَّعِيمِ
بِعَمَّرٍ وَالِّيْهِ أَحَلَّهَا اللَّهُ بِجَنَّةِ عَالَمَيْهِ بِرَوْدِ اللَّهِ الْيَدِ يَانِ مَصْجِعَهَا
قطنه فارسیه

که از رحمت هنادایز و هناداش
چنان هنرام پاک اتفاقاوش
بویه رفت شام و با ماداش
و فاشد بر قه و اندوه زاداش
کردا غفران^{۹۸} اتوان عقد خداوش
ازین دارالبلار حلت فتاوش
که دوران داغ دیگر بناوش

دریقا مادرسته نوار و مشق
چنان صبح دوم صادق تقییش
همی شرش الدم را تحریت داشت
پس از حدت جان را ساخت عذت
چگویم غرہ اول^{۹۸} سرسال
سمیک از روز یکشنبه گردشته
هتوزم داغ پیشیز^{۹۸} بود

ملک زیر و مدار مشرق این مقبره در آستانه هجری مطابق سکونت عیسیٰ برادر مرحوم سید عجی حسین صاحب ریحانی پیوند ملک است
ملک نامه صنعت بنام ایشان در انشائی فرقانی بود «ملکا ہدین مقبرہ جد مطہر پیر بزرگواز حضرت فرقانی را در منتهیه مطابق
شیخ عیسیٰ بخارک پردم^{۹۹} (روحانی) شیرزاد خجسته سید تقیل حسین صاحب مرحوم بودند^{۱۰۰} (روحانی)

| | | |
|--|---|------|
| نیا ید خد منش و فرقانی از تو خد امزدل زارت و اوش | د ۸۷ | د ۸۷ |
| د ۸۷ | د ۸۷ | د ۸۷ |
| ۱۱- قطعہ تاریخ طبع کتاب خود ممیٰ پہ تہذیب النسا | | |
| یافت رنگ رسم در دھی سع دید تعل غم رایت زین خو شرکید فی نظریش بیچ گو شی هم شنید جز بیکی کر کاک و فرقانی چکید شد ہو پیش پیض تصییف چدید ام | مشت ایز در اک تہذیب النسا رنج دل رانست زین بہسته دوا فی عذش دید چشم ہمچو پس الحُسْنَ لَبِیْعَ عَیْبَ نَسْیَش سال طبعش شتم رفت اپنے رفت | |
| ۱۲- مقطوعات و فقرات پارسی تاری | | |
| مشق تاریخ و فقرات ناگمان محشرستان دل آشوب جگر سوز جان گل قیامت کبریٰ صیبیت عظیمی العینی حلت جناب ایرک پر سکند نظریزواب محلی القاب لاڑ دارل میو صاحب بہادرگور نژہل و پیسرے کشوہنہ | | |
| الامان از گردش چرخ بد خسته الامان سر ببر گل نیم امروز اپنے دی بو داست گل دست معارف تدریق در جودا او مے هر نہالی را کہ نہ شا نہ برب فر عاقبت | الغایاث از جو رد درست پیان الغایاث سر ببر گل نیم امروز اپنے دی بو داست گل دست معارف تدریق در جودا او مے هر نہالی را کہ نہ شا نہ برب فر عاقبت | |
| مذاقuat اردوئی کتاب تہذیب النسا را در دیوان اردو باید دید۔ | | |

بیچ گاکشون دیده لین رتاراج خزان
 خاصی عالم دخوب رشت و حشو طیرونس همان
 مرگ را بر پیر بختاید نه بر مرد جوان
 نیست پایینده ازان جانرا علم باشد روان
 سود نفت زندگانی نیست آخر جز زیان
 یکد ورزی گردی باشد زیستی شاد مان
 آنها دار و زمین و گنجیان اند رهان
 داستان ما ز است دیں از خسروان پستان
 کو فریدون چنانگیر و در شش کاویان
 تخت و بخت جم کجا و کوسرو تاج و کیان
 تا کجا رفتند چندین سروران کامران
 تا کجا فرستند چندین هوشان دلستان
 نے زبده شان نسیمی نی زنگ شان نشان
 جز بفتح صور شان بیدار کردن کی توان
 نی خبر زیان بگوشش اند و دیدار عیان
 غافلان در خواب ناز و زندگی باد و زان
 وه چه کرد می خاک گر بود می درا کام و دان
 بگزده عمر الغرض خواه این چنین خواه آنچنان
 اگر غنی گزید رم گزیلتن گزاتوان
 میر و دسوی عدم هر روز و هر شب کاروان
 میر و دسر روانه همچونا وک از کمان

بیچ خاطر دیده سیعی غم زانده فنا
 طسمه مرگ از سرتاسر سکم کل من
 سیل نز آباد بر تاپه عنان را نز خراب
 نیست دام زان لقب شاید تقارا بیو فا
 عیش ایام جوانی نیست پایان جز هرس
 ساله ای باشد خنجر دن از درد و عنان
 راز هادار و سپهر لاجر دی در رو شش
 راستا زاعبرت از دکار و بار و دزگا
 کو قبا و نام سردار و مرصع گزنش
 گرزه هستم کجا و کو سنان سلیتن
 تا کجا رفتند چندین چندیان چندیان نامور
 تا کجا رفتند چند دین دلبران نا زمین
 بشکند هر ساله گهار نگ و زنگ کونه گون
 خواب شان سنگین بزیر خاک و سرینگ بر
 نه رو دیگر کی نه آید زان و فاداران در لبغ
 عاقلان درسته دفع و در دمردان بی دوا
 خون خلقان خورد همچون آب بی کام و ده
 آن یکی نازد په گنج و این دگر نالد زرنج
 مرد میدان اجل اسحق بنا شد همچیکی
 زین رباط نابارک با متاع بیکسی
 میزند وقت گذار ایشع قاطع هم بدم

جانش خاک کے نیر ز دلک و مال و خان و مان
 بین که چون حشم پش رسید از کوک بیست قران
 زین مصیبت پیر ہن در شیل و زہن ت آمان
 سینه ا فلاک و اختر خشنا شد ز آه و فقان
 تاز ما نت این چین ضجرت نفت اند جان
 زین سپس جان راه بند و صورت آرام جان
 سینه افسر را دخیز دیده با پوین فشاں
 اعتاد شهر یار لندن و هندوستان
 هاشم زیل و عدالت باسط امن و امان
 آن ارل میوان گور نزیل گیتی شان
 واور سیف و تسلیم جمیشید و دارا پاسیان
 کرمت را آل برک عدل را نشیزان
 اند ندش پیش چون کتران خدمت کنان
 آنکه داد اسلامیان را مژده تازی ثبان
 زود ہب شد از میان فرما زدوای هربان
 او فتا دار حشم مردم جاہ تو وار دوان
 داشتی خرم گھستان را سوم نہ رگان
 خس بدن ان گل پیش بڑہ از چوب شبان
 ہم برس شد در ہند نام مرزا بن کاروان
 نی پیش روی بیان نی بیاز دی بنان

جهان تو بالا رو دخاک تو اکمیز دنخاک
 گزند مرد و ز پر و گور نز پند گیرد و
 زین قیامت رفت بر با دستم چار آخیش
 دشت و کوه از بای ہوی خلق لرزیدن گرفت
 تا چهاشت این چین عجم دیده گرد و دن بین
 زین سپس امکان ندارد یعنی دل هارج روح
 در فراق آن مغیث حنلق و ماہ چار ده
 آری آری سهل نبود قتل اعظم ولیسرے
 تا صرطان و لشکر نافذ افضل و هنر
 آفتاب آثار و مه رحارة ناہیده را سے
 تا بکش شاپنگ شہر دوئے زین و کٹوریا
 طوف عالم را سکندر چنگ را اسفندیا
 آحمد شاہ کابل و دیگر شہان بہر شرف
 آنکه تیار مسلم امان بوجب داشتی
 طالع اسلام پست اند ہنا زین سبب
 آنکه چون در شهر دہلی شد بر و عرض سپاہ
 آنکه از فرنیم عدل او چون فوہبار
 آنکه از سهم شکوہ شش قوس ترسان میگرفت
 آنکه را آغاز طلوع صحیح دولت تاکنون
 قصہ کوتہ پکش شرح این عجائب ماجرا

مثل کنایہ پدر بارا نیالہ سلطنت کے امیر شیر علی خان والی کابل شرکت نبود و املا تو اعد جگی دہلی شہر م۔

در هزار و هشتاد و هشادو دواز سالیان
زشت خوئی تیره روئی گرای ابیس سان
طنالم پاک رای دپر ززاد دپر گان
سخرا جس مام دبسته بند هوان
غول صحرائی پشاور روم لعنت آشیان
از کین گه جست وزخم انداخت یکدو تاگان
تن بخون آغشت مجان فتش بلک جاو دان
کار دانده رسید آفاق را با استخوان
کشته بروست چنین نامرد مرسے آنچنان
صد دریغ و صد عنوس و صد نیفر و صد فغا ان
داد زین سنجین دلی فریاد زین کین همان
خسته دل شذ زین بست بهم لک دهم دو دان
کشته شد داری تان سرخیل تان سالا تان
بعد ازین محنت اگر حالم هاند گو مان
اے دریغا آن شکوه و فرة و جاو کیان
نگ و نخ را نباشد ره پر بخت هان دهان
بیگنه کشن نیشن را پر خدا قرآن بخوان
و شمن وین است بنشیک سکال این و آن
حاضر مبسم الله ایک گر سکالی امتحان
بشرط مسلم مخالفت را چ گوے ایظان

پنجشنبه هشتم ازماه دوم هنگام شب
تا سر ائمہ اهر من کیشی سکے نامرد می
پاغ و تاپاک دین و طلس غم دخنیم دل
ساکن زمان و گیفس برده کردار دی
کافری نامش مسلمان ره بھی شیش لقاب
سلحت کر کوہ می آمد فرود آن طور حمل
زم کار سے بود و منکر در زمان برگشت کار
کار و خورد و مرد مسیر ما پر پنج سانگ
باد شرمت آسمانا کثر و انجیر و
دست قاتل رانکر و می خشک ای بیدار گر
آه زین خون بنا حق وای زین خون خوارگی
مویه شد زین رزیت هم رحیمت هم سپاه
ای سران و ای همان و ای بزرگان و آست
عبد ازین شدت اگر گردن پویید گو پهو
لے دریغا آن برو بالا و بال هپلوی
عقل درمانه هست کان سفایع ایش چه خوست
شرع ختم المرسلین حاشا که این فتوی ده
سایه الطافت یزدان است شاد و تائیش
جمت من اندرین معنی کتابت و شتن
غاز فلتا کے نظر مود است ایشلیو خدای

| | |
|--|---|
| این نیا شد جز که المام خدای مستغان شد خدیونا مدارکشور هند از جهان تاقیامت ماند این ابیات خرا دویان | لار طوچون دیگر شهان بگذشت ماهم گذرم اچ بسل گز پست شخصی چه اندیشه بگو |
|--|---|

وله

لرزه افتاد بر تن افلاک
جان عالم فدا و در تایاک
نمایم که بترداد راک
مردی کرد چرخ و گفت چراک
هر سیح فلاح رفت بخاک

ظالم کن نا سب شه را
گشت بسل دل هوا دران
می شیند از په فرقانی
سال و برگ حاب سال زادشت
گر تو نتوان از ره بیش نو

وله

کار غشم و هم گرفت بالا
دل خون شدو دیده اشک پالا
می جست و لطف حق تعالی
شد کشته استوده بیش والا

عیش و طرب از جهان برآقا
در ماتم و لیراء نامه
قوتانی ها سین تاریخ
ناگه زلب سیح بشنو

وله

روز در پشم خلق گشت سیاه
صبر و طاقت تباہ گشت تباہ
خون روان شد ز داغ سیمه ماه
گفتم آه ای امیر اعظم جاه

ناکب السلطنت ز عالم شد
غم و محنت عظیم گشت عظیم
افسر زرخاک ز خورشید
سال هجرت چخاست فرقانی

فقرات فارسی روحی عیسیوی و میرزا حسین

حملت رفعه جناب نواب گورنر جزیره نواب گورنر از دنیا رفت
۱۸۷۸

اول میو عالم پورز عالم شد - ماتم گورنر جزیره بدل

جمل عربی که راستار است بی کم و کاست از روی جمله اذان
سال واقعه عظیمه برهی خیزد

| | |
|-------|---|
| ۶۱۸۷۲ | جمله اول قدُّ مُتَّلَّ أَصْدَقُ الْأَغْنَى ظِرِير |
| ۶۱۸۷۲ | جمله ثانیه قُتِلَ نَقِيبُ الْأَعْيَانِ مَظْلُومًا |
| ۶۱۸۷۲ | جمله ثالثه عَنْرُوبَ وَاللَّهِ قَطْمَرٌ تَحْمِيدٌ عَاقِلٌ |
| ۶۱۸۷۲ | جمله رابعه عَنْبَكَ شَهْرُ شَهْرٍ أَبَدَ الْأَبَدَ |

ستاهراه لین قطعات در اخبار تاجات لاہور و میرٹھ در مارچ ۱۸۷۸ قطعات تایخ مندرجہ ذیل از فرزندان حضرت فرقانی

هم طبع شده بود مایخجا بطور یادداشت ثبت نامیم (روحانی)

از سید سجاد حسین ریحانی فرزند اکبر حضرت فرقانی

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| قیامت است بلاشک ارتیاب بگو | شندی انچه اول میو دید ریحانی |
| بلاک باقی بثافت آفتاب بگو | گرفت ظلمت غم خلق را پے تاریخ |

وله

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| چشم گریان کجا و میغ کجا | مشرب این دل و مفیض شجیر |
| کتف دا و رکجا و تبغ کجا | دین و داشت مداری ای گدون |
| ناسب ای سلطنه دینع کجا | سال رحلت نوشت ریحانی |

وله

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| پیاپے فتوس و دادم در ملن | اول میو شد کہ شستہ ریحانیا |
|--------------------------|----------------------------|

۳۱۔ مقطوعات کجت فرجت آیا ت فارسی

در تہذیت و تاریخ شفاقے جان فرازی و ارت تاج و تکین خدیو دانش گردن السلطان این السلطان
جناب پرنس آف ولیز صاحب بہادر دام اقبالہ و اجلالہ و یعهد خاقان کشورستان
جمشید دوران رعایا پروردہل گستر جنابہ عالیہ ملکہ مظہر کوئین و کٹوریا شاہنشاہ انگلستان
ہندوستان دام ملکہا دامت ملکتہا کہ بحضور جناب قائم مقام نواب گورنر جنرل
بہادر ہند نیب تبلیغ یافتہ

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| کوئن و کٹوریا شاہی یکان | شہنشاہ ہمان عادل ملک |
| بکو قشیل نواب احکم در بیغ | پور پر سنت از سال این واقعہ |

از سید محمد کر احسین روحاںی فرزند صفر حضرت فرقانی

شرق سے آنکھے عجب ہر طالوناں آیا
کر لرنے لگے بیک بخت بیان جل
جسے من پایا وہیں جان گئی اُسکی بخل
بیک بیک کیون جوئی سست غصہ ملیب خل
ہائے قائل کی جغا ہائے ستمگار اجل
واہے حسرت نواب ہاتھ پانیش کا شل
صحیح آرام گئی شام مصیبت سے بدل
بولا۔ دو دعسمیں نواب گورنر جنرل
لہول بترنہن لبی خوبی مأقام و دل

چرخ سے میں نے کہا باعث نسلت کیا ہو
مال خم ہیں اسی فقرے کے ہڈرو رحماتی

ملقطات اردو سے این فوجی محنت را در دیوان اردو سے میر شاکی مرحوم د مقطوعات باید دیے ۱۲

۱۲) حضور ایڈورڈ هفتم شاہنشاہ ہندوستان و انگلستان دام اقبالہ

از جان خواهد خراج آب مکمل مک
زیان و سود و حق و باطل مک
جزا و شاهی نباشد قابل مک
بنا میزد میه دنیزل مک
سلامت بوشش جان دل مک
درخ هر عالے دهر ساغل مک
 بشاخ سدره مرغ بجل مک
رسید از بحیرم با ساحل مک
شفای بختیار و مقبل مک
کرین خوشنتر نباشد حائل مک

بعد تمجید شش و نجاشش او
شناشد را بے پاکش بے تامل
اگرچه دیگران هم مک را نسند
ولیعهدش نیک سرگونه داشت
پنکار آمر و حاکم صحیح خیزان
شکفت آخر زیاد لطف چون گل
سرد گرا آشیان بند و زیادی
بسیار اندک که دیگر کشتی حیش
ز فرقانی شنوسال سلامت
ملک اداد و ملکش با و طالع

ولمه

آن پرنس آن مفتر جاه و جلال
ناطقه در مدحتش لاله ت لال
طبع او بگذاشت رسم اعتدال
هر فتنگ شستندی از جالی بحال
در دعا پیش خدا بے ذو بحال
حال شد نیکو و فخر گشت قال
اتفاق شد همان تاریخ سال
بگذرای فرقانی با طول مقال

چشم افیم و چراغ سلطنت
با صره در طلاقش خیره است خیر
تاگهان از گشت چرخ چنبری
و هچه گویم بر رعایا زینچه رفت
تیرشب سرها نهاده بر زمین
تائیم لطف جنبیدن گرفت
یونکه عام آمد خوشی و دمحوشی
نمکش بس شاه را بیل نقطه

ولمه

زبان و قلت الشکر ندد شدم

ولیعهد من خ شفای با فسته

سین جمل سبنده فرقا بیش
بکفا مرض دور از شبه شده

ولمه

نامور خلیل انس نیر زبان پر نش
با تن او گید و سه بود مگر نج جفت
پور شهنشاه ما کشقا یافت گفت

قطعه ۱۲

در اعتصار خامنی پیش

سر کشند در سخن شاعر
روشمند سر نیشت را چه کند
خط کتاب نیشت را چه کند
خامنه فنگرت ارج چه خوب روو

۱۵- قطعات وفات چناب میرزا مرحوم

اویل ذیقدہ صفر سال ۱۳۹۱
بادا د جمعه از حکم قض
آن آنیس آن شاعر اردوزبان
ماوح او لا خستم الا نبی
سویے گزاری که هستش خذ نام
رونه اداز لخن دار الفت
پیر ہن را چاک ز دین سوگ صح
روشنیش گشتی که نیتی در دنیا
دوستاش را قیامت در رسید
روشنیش را فیض آمد بلا
ہر که دیدے در سخن پر منبر ش
صورتیش بستی که بلبل در نوا
دیده ہر کس رافتادی بر خش
کھن کھن کھن کھن کھن کھن
ای در لغ آن خوشنوای خوش ادا
از گزارش نامور گفار و سے
در نوا او نعمت و عز و هبها
ز زگانی کرد قرب چار بستی

اُرْجُونی آمد رو اش را ندا
لکن ش ای شیرین سخن پیک خدا
سیدی فرقانی عزت است
آه نوحه خوان شاہ کرمله
خوکن یار بسب بحق مصطفیٰ
۱۲۹۱

عاقبت پایست رقتن زین رباط
بر طرق هم رفق سال مرگ
این همه مگزار بنت گرتا چه گفت
حسب حله نی کم و نی بشتر
هر چه در گفار و کوارش خل

وله

چه خوناکه از چشم مردم رو ان شد
هم از سوز دل ما پروین شان شد
بهار ادای مصالب خزان شد
ز بهر چین با غمگین توان شد
انیس خلیق از جهان جهان شد
۱۲۹۶

ز پرود ملاح آل پیغمبر
هم از دست خم هرز رفت چرش
حقیقت مجازیست هم گفت شاید
غمین شد هاش و بیرون خود احتی
ز فرقانی اینک شنوسال حلت

وله

ش استرآل یین برفت
ز هندوستان تا چین برفت
سر انجام در خواب نوشین برفت
که سالش بحرمس و بیعنی برفت
مگنا چه شیوای دیرین برفت
۱۲۹۷

سوی مک جان زین سنه سرای
انیس که صیتش هفت سر حسین
ز گفار شیرین سرش گشت خوش
ش نید ز آزاده راستین
ز فرقانیش خاستم سال مرگ

وله

جهان کردید در چشم محابنش بیا ایل
بند از نوحه لسبی جان بر راز سینه آمیل

ز مرگ سر تیزیو ایچم که هنوی کسر
در یغ آن زبان آور در یغ آن شناستر

چو پریمی فرقانی مشو خافل نے سالِ غم
میں نئی مامکن شذ ازین اور کاہیدل

بـ ۲۷ باطـعـاتـ مـنـدـ رـجـہـ پـالـادـ پـخـابـیـ اـخـبـارـ لـاـہـورـ اـجـوـرـیـ ۲۷ـ اـشـمـ قـطـعـاتـ آـتـیـ اـبـیـانـ اـزـ پـسـانـ حـضـرـتـ فـرقـانـ ہـمـ شـائـعـ شـدـہـ

از سید سجاد حسین بـ سـجـانـیـ فـرـزـندـ کـبـرـ حـضـرـتـ قـائـمـ

| | |
|---|--|
| گـشتـ پـنـانـ مـاـهـ تـاـبـانـ درـ زـمـنـ | اـےـ درـ نـغـ اـزـ جـوـرـ دـوـرـ آـسـمـانـ |
| بـ نـظـیرـ وـ بـےـ حدـیـلـ وـ بـےـ قـرـنـ | بـیـتـ آـلـ حـسـنـ بدـ نـسـیرـ |
| آـنـکـہـ هـرـ قـشـشـ بـیـانـ آـنـگـیـنـ | آـنـ آـنـیـسـ خـوشـ بـیـانـ شـیرـینـ زـبـانـ |
| زـمـیـ بـشـتـ اـزـ حـکـمـ ربـ الـعـالـمـینـ | دـوـرـ مـدـ ذـلـیـقـدـہـ رـوـزـ جـمـعـہـ رـانـ |
| مـرـیـمـ گـوـیـ تـیـنـ اـےـ ہـنـشـیـنـ | سـالـ نـقـلـ اـوـ زـرـ سـجـانـیـ شـشـنـ |

۱۴۹۱

ولم

| | |
|--|---|
| بـ سـارـ سـخـنـ لـاـلـ رـاغـ اـرـدوـ | اـمـیـسـ آـنـ رـطـبـ چـینـ نـخـلـ مـعـانـیـ |
| بـ گـفـتـشـ بـیـاـ بـلـیـلـ بـارـ غـ اـرـدوـ | سوـیـ بوـستانـ اـرـمـ رـفـتـ وـرـ صـوـانـ |

۱۴۹۱

ولم

بتـضـیـئـنـ مـصـرـ عـهـ بـاعـیـ هـیـرـیـ مـحـومـ

| | |
|---|---|
| آـجـ آـغـوـشـ سـحـیـنـ اـسـےـ سـوـنـاـ ہـوـگـاـ | بـتـرـگـلـ پـنـھـ مـلـ تـکـ جـسـےـ نـینـدـاـتـ تـھـیـ |
| ہـائـیـ جـرـحـاـلـ کـلـیـہـ نـہـ بـھـپـھـوـناـ ہـوـگـاـ | یـادـ آـتـیـ ہـیـنـ مـوـرـخـ کـوـ آـنـیـسـ مـحـومـ |

۱۴۹۱

ایـنـ جـاـقـابـ مـلاـخـطـہـ مـہـتـ حـاـغـیـہـ،ـہـ مـتـعـلـقـ ہـ قـطـعـاتـ دـیـرـ مرـحـومـ

از سید محمد کریم حسین بـ وـحـانـیـ کـمـیـنـ پـورـمـیرـ فـرقـانـ

| | |
|--|--|
| دـلـمـادـوـنـیـمـ کـشـتـ وـغـرـہـ دـڑـاـنـکـ سـفتـ | ازـ حـلـتـ اـمـیـسـ سـخـنـ سـنـجـ لـکـھـنـوـ |
|--|--|

۱۴۹۱

۱۶۔ قطعات و فهرات تاریخی

در حال و سال ارتحال شاعر خیر مدد و لشل و النظیر خاصہ بارگاہ حضرت شبیر مر جسے هرزا
سلامت علی بیک دی پر تقدیم اللہ تعالیٰ بعذر کارہ و هنہ و لطفہ ول احسان بونا بر
یکجنتی و بکرانے و تعظیم نصرت آں طویلین لا غیر از قوه بفضل گراسیڈا ز خاطر بجا نہ پروه آمد

| | |
|--|---|
| پرہ ہر کب بدگرسان رسید نا طقه با گوہ رسانان رسید زا سحر پیخ شتابان رسید ب که زرضل بیزان رسید کان بیلم یم بد رکان رسید ہرہ را کار بیان رسید کوی زمین درخم چوگان رسید تحنه سوئی گنجہ و شرقان رسید طوطے جان راشکرستان رسید حالت و کار ہمہ بتوان رسید ورهم چندی کہ زسلطان رسید | چونکہ وقت ناقصت عالم نہاد این دگران را بدگرا تو اخذت تا بھسپنیں تاج سرفوش خاصہ ترک سمع سخن سخن را تاجدی شدگرافشان کزان مشنوی و قطع و فرج و غزل وقتے از آوازه طویلی فسلم وقتے ازان گنج بردن از عدو گاہ زجاد و گردی ہند و پارس لیکن اگر در نگرد کار دان یعنی ازین کار چہ می خواستند |
| منبر پرین فی جان جنان شد نیز نفت | روحانی خریں پے تاریخ فوستاو |

ولام اردو

| | |
|---|--|
| کبھی رخ صفت قوس نیں ناجی رونق گلشن فروں نیں ناجی | خواچرخ کی بیداوسے تاروز دفات اس سے کیا فائدہ تاریخ منوار و حانی |
|---|--|

مکلا فردوسی طویلی علیہ الرحمہ ۲۷ شہزادہ مولا ناظمی تھس سرہ ۲۹ چکم خاقانی شیر وانی ۲۷ ستائی خود ہوئی ۲۸ لام شیخ سعدی شیرازی ۲۸

کرچ پستان آمد و بهان رسید
 دعوی مدحت نه بیران رسید
 تاج ملک که سرد ہقان رسید
 مرده اقبال بگیان رسید
 ابر عنايت گرا فشان رسید
 بسر خوشید و خشان رسید
 تشه بسر خپه خیان رسید
 راحت احباب فزادان رسید
 یافت تام چو گه آن رسید
 فکرت دی تاحد امکان رسید
 و مسید مش فیض زرحان رسید
 بد کشان را همه خذلان رسید
 بهترش از بستر حنان رسید
 زده هش از گبر و بیمان رسید
 صدمت لا حول بیطان رسید
 لطف شفیش بخرا سان رسید
 هرچ که مشکلت رش آسان رسید
 راست بخار و بیمان رسید
 کنکر شش دای یا خوان رسید
 خانم بیانش پیمان رسید

آهل بنی راشتودند، سیچ
 یکدوش کس گرد و سه بی نوشت
 آری از انجا که فسلم رفت است
 تاز در سر در آمد فلک
 خیمه برون ز دزولایست عنا
 بحق این سلاطین شرق
 مرشیه گویان گزین خواستند
 از خوشی نظم ضمیر و حنبلیق
 با همه بودا سکل هنریم کار
 ز دلن الملک بنا گرد و بیسر
 گوئے بودا ز شرارے زن
 قاچد کوفیق رفیق اممش
 هر شیم منقبت و هرچ هست
 دیستبوبی که نه دید است کس
 پست شد از طبع بلند شر حسود
 ذکر جمیش نصفا هان گذشت
 در همه نوعیش ز گفار وست
 در همه او حسد نه پر ته اسخن
 زاهد و تسرار و جوان مردو راد
 داد سخن دا دچنان چون بزری

تاسخن از بسر سخنان رسید
دولت آنکس که بدیشان رسید
خواب نسرادیده گریان رسید
کن فناش ش مدد جان رسید
فاتح سر فتح چو ترا ان رسید
هشت چمن باگی وریجان رسید
لیک نگردی که بد ا مان رسید
لیک نوجی که بختان رسید
کر عدن جان ردم جان رسید
شغل شنگستی مان رسید
طین عرض پیمان رسید
بین که قبول ش حپه باقیان رسید
گفت نکسر قصه ب پیمان رسید
گفت نست اپنچه بیان رسید
حضرت دیدار بطیان رسید
با زوفار آگه طیران رسید
شوق در او صحت حیران رسید
رفت و بجام دل حیران رسید
سینه به سایه فرغان رسید
نمکته چرا بن نیست که فرمان رسید

اردو وازن بند گرس نشان
این بود جبرئیل عطا نے حسین
ہشت نئے سال شبی پیش ازین
دیپے آرامستہ بزمی بخواب
نگیز زده پا دشے کر خداش
چهرہ فرد زان چو سر چاروں
گردی ازان خاک قدم نٹک
موچے ازان بجسر کرم ہفت یم
حیدر صندرو پور و باستے
کای عسلے امروز که ازالہ مہن
لعل عسلے شکر با سخ شکست
گفت که مراح شناسم دبیر
گفت و گرفت فلان گفت باز
گفت پیغمبر که بے ہم چیزین
از پس این خواب شد از بندہ تاب
مرغ ہوا بال کشون گرفت
دیپے رنج سفر عاقبت
بار و گراز پس سالے دوسہ
وید عیان اپنچہ شنید ش خبر
قصه چھ حاصل کر تبہ گشت کا